

خردمندان و بی خردان شاهنامه

(بخش دوم)

دکتر علیرضا حاجیان نژاد

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۱۵ تا ۱۳۴)

چکیده:

این مقاله بخش دوم از معرفی «خردمندان و بی خردان شاهنامه» است که به معرفی پنجاه و سه تن از قهرمانان این اثر از دید موضوع مقاله یعنی خردمندی و بی خردی پرداخته است. در بخش نخست ۶۲ تن دیگر به ترتیب الفبائی معرفی شده بودند. روش کار در هر دو مقاله تحلیل و معرفی قهرمانان این اثر فقط از دید موضوع مقاله بوده و به جنبه‌های دیگر توجه نشده است. مجموع شخصیت‌های معرفی شده در دو مقاله ۱۱۵ تن است که صد و چهار نفر از آنان یعنی ۹۰/۴٪ خردمند و ۹/۶٪ آنها یعنی یازده نفر از جانب دوستان یا دشمنان بی خرد توصیف شده‌اند. در پایان باید متذکر شد خرد مورد نظر شاهنامه بیشتر حکمت عملی یا خرد شرقی است.

واژه‌های کلیدی: قهرمانان شاهنامه، خردمندان شاهنامه، بی خردان

شاهنامه، خرد شرقی.

مقدمه:

در باره فردوسی و اثری بی مانندش، محققان و ادیبان ایرانی و غیر ایرانی از متقدم و متأخر، اعم از واژه‌نامه، نام‌نامه و... آثار ارزشمندی در قالب کتاب یا مقاله در کارنامه ادب فارسی از خود به یادگار نهاده‌اند. آنچه در این مقاله جداگانه مورد بررسی قرار گرفته است، بررسی خردمندی قهرمانان این اثر جاوید است، که کدامیک از قهرمانان شاهنامه، از جانب چه کسی و چرا خردمند یا بی خرد دانسته شده‌اند. شمار آنها در این شاهنامه به صد و پانزده نفر می‌رسد. که اسامی الفبائی آنها و دلیل خردمندی آنها و چه کسی آنها را خردمند دانسته، در این مقاله آمده است. از این مجموع یازده نفر، بندوی، بهرام چوبین، توس، خوشنواز، رودابه، شغاد، سنگل، شیرویه، طینوش، کاوس، گرسیوز و نوشزاد به خاطر کردارشان بی خرد یا کم خرد توصیف شده‌اند. اگر چه در بین صد و چهار نفر دیگر هم هستند کسانی که از طرف دشمن یا طرف مقابل خود به آنها بی خرد یا اندک خرد گفته شده است. ولی آنچه هدف اصلی این مقاله بوده، تبیین عقلانیت در بزرگترین سند خردورزی ادبیات ما یعنی شاهنامه، جدا از ملاحظات فردوسی در آن، بوده است. زیادی در این مقاله آشکار می‌شود آنچه زیادی باعث شده قهرمانان این اثر بی بدیل خردمند معرفی شوند، بیشتر روح حکمت عملی یا خرد شرقی است که این میراث دینی یا سنتی یا زرتشتی ایران قبل از اسلام بود که بعداً در اندیشه ایران پس از اسلام در زبان ابو سعید ابوالخیر به شکل «العقل آله العبودیه» در آمده است. (محمد بن منور، ج ۱، ص ۳۰۲، ۱۳۶۷) تجلی یافته است. وگرنه خرد مطلق یعنی آزاد از هر قید یا صفتی در بین پهلوانان این اثر هیچ نمودی ندارد. مگر خیلی کم رنگ درباره زال. البته این سخن بدان معناییست که از یک اثر ادبی و حماسی انتظار عقلانی بودن به معنی فلسفی از آن داشته باشیم.

زال: در داستان زال و رودابه وقتی زال به پرسشهای موبدان پاسخ داد «خردمند» راه بین و تیزهش خوانده شد (ج ۱، ص ۲۱۸ / ۱۲۵۱) پس از مرگ رستم، رودابه غذا

نمی‌خورد. و زال او را به خوردن دعوت می‌کرد. شیون رودابه باعث شد که بی‌هوش شود. وقتی رودابه دوباره به هوش آمد. گفتار زال را با خرد موافق دانست. (ج ۶، ص ۳۴۰ / ۳۲۹) ولی در نبرد رستم و اسفندیار هنگامی که تن رستم و رخس زخمی شد و فردای آن روز رستم و رخس هر دو آن تندرست به میدان آمدند اسفندیار زال را جادوی محتال خواند و این کار را خردمندانه ندانست و درباره او گفت:

چو خشم آرد از جاودان بگذرد
برابر نکردم پس این باخرد
(ج ۶، ص ۳۰۰ / ۱۳۳۰)

در شاهنامه زال «فرخنده رای» نیز خوانده شده است. (ج ۱، ص ۲۲۹ / ۱۳۹۶) زرتشت: پس از آنکه چند سال از پادشاهی گشتاسپ گذشت زردشت پدید آمد، پس از آنکه دقیقی او را درختی گشن و بسیار شاخ توصیف کرده، آمده است: همه برگ وی پند و بارش خرد
کسی کو خرد پرورد کی مُرد

(ج ۶، ص ۶۸ / ۴۱)

در منازعه خسرو و بهرام، خسرو خود را نژاده و اصیل و پیرو دین زرتشت «خرد یافته» که دین را از بهشت آورده بود، می‌دانست. (ج ۹، ص ۲۸ / ۳۱۰) زرمهر: (پسر سوفزا)

یکی پور بود سوفزا را گزین
خردمند و پاکیزه و بآفرین
(ج ۸، ص ۳۶ / ۱۲۴)

پس از آنکه ایرانیان بر قباد شوریدند. او را اسیر کردند و به زرمهر سپردند تا کین پدرش را از او بخواهد. ولی چون او با قباد خوش رفتاری کرد و از بند رهانید «پرخرد» خوانده شده است. (ج ۸، ص ۳۷ / ۱۳۸) او پس از آن نیز چون دخترش را به زنی به قباد داد خردمند دانسته شده است. (ج ۸، ص ۳۸ / ۱۵۷) قباد نیز چون به پادشاهی رسید همه کارها بدو سپرد.

زریر: فرزند و رایزن لهراسب، و برادر گشتاسپ، وقتی گشتاسپ به روم رفت
زریر رایزن لهراسب بود که:

زریر و همه بخردان را بخواند زگشتاسپ چندی سخنها براند

(ج ۶، ص ۱۵ / ۱۲۲)

همچنین در نبرد گشتاسپ و ارجاسپ چون هیچ یک از تورانیان داوطلب نبرد بازریر نشدند. بیدرفش، دلاور تورانی، داوطلب جنگ با زریر شد که به سوی «زریر خردمند» آمد. (ج ۶، ص ۱۰۵ / ۵۸۴)

زشت رخ: (حاکم ری) پس از بهرام، خسرو دستور داد فرد بدگوهر نابکاری بیابند که یک چندی مرزبان ری باشد. چون قبلاً بهرام چوبین در ری سکه‌هایی با نام خسرو در حالی که شاه هرمز بود ضرب کرده به تیسفون فرستاده و در میان مردم پراکنده بود. جویندگان وقتی زشت رخ را یافته:

بدو گفت خسرو زکردار بد چه داری بیار ای بد بی خرد
چنین گفت با شاه کز کار بد نیاسایم و نیست با من خرد

(ج ۹، ص ۴ / ۳۰۷۳-۴)

زن گشتاسپ: نام زنان گشتاسپ غیر از کتایون در شاهنامه نیامده است، کتایون مادر اسفندیار و پشوتن بود. چهار پسر دیگر گشتاسپ با نامهای: اورمزد، اردشیر (نام دیگرش بهمن) شیدسپ و نیوزار که در نبرد با ارجاسپ تورانی کشته شدند در شاهنامه آمده است. ولی نام مادر آنها قید نشده است. گویا گشتاسپ زن دیگری غیر از کتایون نیز داشته که خبر اسارت دخترانش را بدو داده است. (رستگار فسائی، ج ۲، ص ۸۹۸، ۱۳۷۰) در اینجا بیشتر او مراد است.

زنی بود گشتاسپ را هوشمند خردمند و زبد زبانش ببند

(ج ۶، ص ۱۴۱ / ۹۰)

ساریان: نام این ساریان در شاهنامه نیامده است. ولی وقتی که گشتاسپ به هند رفت. او را به دبیری و چوپانی پذیرفتند. سراغ ساریانان رفت. پس از اینکه او بر ساریان آفرین گفت، ساریان نیز که در شاهنامه از او خردمند یاد شده است بر او آفرین گفت:

خردمند چون روی گشتاسپ دید پذیره شده و جایگاهش گزید

(ج ۶، ص ۱۸ / ۱۷۲)

ساسان: نام فرزند داراست که چون پدرش کشته شد، ناامید به هندوستان گریخت و در آنجا بمرد وصف او چنین آمده است.

پسر بدمر او را یکی شادکام خردمند و جنگی و ساسان بنام

(ج ۷، ص ۱۱۶ / ۷۰)

سپینود: دختر سنگل هندی که بهرام گور او را به زنی گرفت. بهرام او را خردمند خوانده است.

چو گویم ترا کانک فرزند بود باندیشه من خردمند بود

(ج ۷، ص ۴۳۷ / ۲۳۲۸)

سرخه: پسر افراسیاب، پس از آنکه زواره (برادر رستم) سر سرخه را به جبران سیاوش برید. چون خبر به افراسیاب دادند او:

همی گفت رادا سرا موبدا ردا نامدارا یلا بخردا

(ج ۳، ص ۱۸۱ / ۲۷۶۹)

سهراب: سهراب در شاهنامه دوبار خردمند خوانده شده است و هر دو بار رستم است که در مرثیه و نوحه بر فرزند، او را خردمند خوانده است. نخستین بار وقتی خود سهراب را کشت.

گیتی که گشتست فرزند را دلیر و جوان و خردمند را

(ج ۲، ص ۲۴۴ / ۹۸۹)

دومین بار زمانی است که اسفندیار نیاکان رستم را بدگفت. آنگاه رستم افتخارات خود و نیاکانش را برشمرد از جمله گفت:

همی از پی شاه فرزند را بکشتم دلیر خردمند را

(ج ۶، ص ۲۵۸ / ۶۷۰)

سیاوش: او پرورده رستم و در شاهنامه سمبل خردمندی است. دوست و

دشمن او را خردمند خوانده‌اند. نخستین بار پس از اینکه رستم سیاوش را در زابل پرورد و به دربار کاوس فرستاد. در دربار با خردسالی چندان از خرد مایه داشت که درباریان وقتی او را دیدند گفتند: «که گفتی روانش خرد پرورد» (ج ۳، ص ۱۲/۱۱۲) وقتی سودابه به سیاوش تهمت زد. شاه دانست که او بی گناه است، چون خردمندی او را می دانست. (ج ۳، ص ۲۸ / ۳۸۲) پیران ویسه نیز سیاوش را در نزد افراسیاب، همراه با خرد دارای هنر و نژاد که هنر با خردش از نژادش افزون است، معرفی کرد. (ج ۳، ص ۷۲ / ۱۱۱۳) و از او خواست سیاوش «جوان خردمند» را چون فرزند بنوازد. (ج ۳، ص ۷۳ / ۱۱۲۲) افراسیاب نیز پس از شنیدن پیام زنگه شاوران او را «خردمند بیدار بخت» خواند. (ج ۳، ص ۷۴ / ۱۱۵۱) پیران ویسه نژاد سیاوش را هم «خردمند» می دانست. (ج ۳، ص ۹۸ / ۱۵۰۰) حتی پس از سعایت گرسیوز، افراسیاب سیاوش را کسی دانست که خرد تار وجودش است. (ج ۳، ص ۱۲۵ / ۱۹۳۴) سیاوش وقتی به خاطر بیماری فرنگیس نتوانست به دیدار افراسیاب رود در نامه‌ای که به او نوشت نخست وام خرد از جانش آزاد کرد و آن را ستود. (ج ۳، ص ۱۳۶ / ۲۱۰۸۹) پس از توطئه گرسیوز درباره سیاوش وقتی فرنگیس دریافت. در حالی که به سیاوش «خردمند شاه» خطاب می کرد از او خواست که دلواپس همسرش نباشد. بر باره‌ای گام زن نشسته از توران بگذرد و جان خود را نجات دهد. (ج ۳، ص ۱۴۰ / ۲۱۷۳) وقتی بهرام چوبین دبیران به دژ پرموده فرستاد و ثروت بی شمار آنجا را گرفت و به نزد شاه فرستاد. در میان غنایم گوشوار سیاوش بود که آن را یادگار از خرد سیاوش می دانستند. (ج ۸، ص ۳۹۵ / ۱۳۲۳) ولی وقتی سیاوش به پیران ویسه از آینده خبر داد، پیران پیش بینی او را قطعی ندانست و پنداشت چه کسی این رازها را بر او نموده است.

دل خویش زان گفته خرسند کرد نه آهنگ رای خردمند کرد

(ج ۳، ص ۱۱۰ / ۱۷۰۰)

سینه‌خت: مادر رودابه که در حکایت دلدادگی بازال:

بمادر چنین گفت کای پرخرد همی مهر جان مرا بشکرد

(ج ۱، ص ۱۸۴ / ۷۷۱)

شاپور ذوالاکتاف: پس از بازگشت از روم به واسطه باغبانی که شب را در سرای او گذرانده بود با مئهری که برگل نهاد به موبد پیام فرستاد چون موبد از مهمان باغبان پرسید، گفت:

یکی ماه باوی چو سروسهی خردمند و بازیب و با فرهی

(ج ۷، ص ۲۳۶ / ۳۰۸)

شاپور: پسر اردشیر، وقتی کید، ستاره شناس هندی برای استمرار پادشاهی اردشیر پیش بینی کرد، که پادشاهی در خاندانش با پیوند دختری از خانواده مهرک پایدار خواهد بود. روزی اردشیر با شاپور:

بنخجیر شد شاه روزی پگاه خردمند شاپور با او براه

(ج ۷، ص ۱۶۶ / ۲۰۴)

شغاد: برادر رستم، چون در مرگ رستم توطئه کرد، بی خرد شمرده شده است. بشد شاه و رای ازمنش دور کرد بگفتار آن بی خرد سور کرد

(ج ۶، ص ۳۲۶ / ۸۴)

شمر: مردی خردمند و با گوهر که بهرام گور او را شاه توران ساخت.

بلشکر یکی مرد بود شمر نام خردمند و با گوهر ورای و کام

(ج ۷، ص ۳۹۳ / ۱۵۶۱)

سنگل: پادشاه هند که در نبرد همآون با سپاه پیران ویسه بود. وقتی سنگل پیشنهاد صلح را با رستم نپذیرفت و جنگ را برگزید. هومان...

بیامد بره پیش کلباد گفت که سنگل مگر با خرد نیست جفت

(ج ۴، ص ۲۳۱ / ۳۳۳)

شهرگیر: دلاوری ایرانی و از سالاران اردشیر بابکان بود.

یکی مرد بُد نام او شهرگیر خردمند سالار شاه اردشیر

(ج ۷، ص ۱۵۰ / ۶۹۷)

شیده: پسر افراسیاب نام دیگرش پشنگ ← پشنگ.

شیرویه: وقتی شیرویه به پادشاهی رسید و خردمندان را از خود دور ساخت خسرو پرویز بدو گفت:

ایاپورکم زور و اندک خرد روانت زاندیشه رامش برد

(ج ۹، ص ۲۶۹ / ۲۳۸)

خسرو چند جا شیرویه را بی خرد یا اندک خرد دانسته است. نخستین بار چون او بدکاران را رها کرد، خسرو او را کسی دانست که خردمندی و رای را نهفته است. (ج ۹، ص ۲۶۶ / ۱۹۱) جای دیگر گفته سخنان مهم در خردش نمی گنجد. (ج ۹، ص ۲۶۷ / ۲۰۳) چون شیرویه بدکاری را آیین خود ساخت خسرو او را در نزد خردمند، بی خرد خواند. (ج ۹، ص ۲۷۰ / ۲۶۲) و به نظر خسرو چون شیرویه در برابر وفای قیصر جفا کرد و این دو را از هم باز شناخت او را «بدکم خرد» خطاب کرد. (ج ۹، ص ۲۷۱ / ۲۷۰) شیرین: پس از کشته شدن خسرو پرویز خطاب به آزادگان گفت:

چه دیدید از من شما از بدی زتازی و کژری و نابخردی

(ج ۹، ص ۲۸۷ / ۵۲۰)

طلخند و گو: فرزندان مای، که طلخند شاه هند شد. مادرشان برای تربیت

فرزندان دو موبد پاکیزه رای و هنرمند و گیتی سپرده به پای، گزین کرد و:

بدیشان سپرد آن دو فرزند را دو مهتر نژاد خردمند را

(ج ۸، ص ۲۱۹ / ۲۸۵۹)

مادرشان نیز برای احراز مقام شاهی بین آن دو چون هر دو شاهزاده بودند به

افزونی خرد و خردمندی تأکید می کرد. (ج ۸، ص ۲۲۰ / ۶-۲۸۶۵)

طینوش: پسر قیدافه پادشاه اندلس و داماد فورهندی، چون قیدافه زیادی

اسکندر را شناخت ولی طینوش شناخت. قیدافه از اسکندر خواست از او بپرهیزد.

وقتی که اسکندر فورهندی را کشت قیدافه...

چنین گفت پس باسکندر برآز که طینوش بی دانش دیو ساز

(ج ۷، ص ۵۷ / ۹۱۱)

فرانک: مادر فریدون، چون فرانکِ خردمند پیشتر دیده بود که بر شوهرش آبتین چه گذشت (ج ۱، ص ۵۸ / ۱۲۱) بنابراین وقتی فریدون را گاو بر مایه می‌پرورد مادرش بر جان او ترسید و فریدون را از راه بخردی به البرزکوه برد.

که اندیشه دردم ایزدی فراز آمدست از ره بخردی

(ج ۱، ص ۵۹ / ۱۳۴)

فرشیدورد: روستائی حاضر جوابی که بهرام گور در خانه او مهمان شد ولی میزبان حتی جرعه‌ای آب بدو نداد. بهرام...

بدو گفت شاه‌ای خردمند پیر چه پائی بپیشم همی خیره خیر

(ج ۷، ص ۳۶۱ / ۹۹۳)

فرنگیس: دختر افراسیاب، پیران و یسه او را در نزد سیاوش چنین توصیف کرد:

هنرها و دانش زاندازه بیش خرد را پرستار دارد بپیش

(ج ۳، ص ۹۵ / ۱۴۵۳)

پیروان وقتی از گلشهر خواست که فرنگیس را به کاخ سیاوش ببرد. علاوه بر بیداری و خاموشی به خردمندی نیز تأکید کرد. (ج ۳، ص ۱۰۰ / ۱۵۴۱)

فغانیش: دلاوری چغانی از نژاد بهرام‌گور که پس از شکست هیتالیان از خاقان چین از طرف هیتالیان به پادشاهی برگزیده شد.

خردمند و نامش فغانیش بود که با گنج و با لشگر و خویش بود

(ج ۸، ص ۱۶۰ / ۱۸۱۵)

فغفور: پسر کهتر ساوه شاه، که از نزد پدر برای چند و چون سپاه بهرام چوبین آمده بود که بهرام او و پدرش را کشت.

زیبش پدر تا در پهلوان بیامد خردمند مرد جوان

(ج ۸، ص ۳۵۱ / ۶۱۷)

فور: پادشاه هند، چون دارای داراب سه بار از اسکندر شکست خورد، به کرمان گریخته از او کمک خواست. دارا او را خردمند توصیف کرده است. دارا...

دگر گفت کای مهتر هندوان خردمند و دانا و روشن روان

(ج ۶، ص ۳۹۸ / ۲۹۲)

قالوس: پیک پیر قیصر روم به لهراسپ که برای بازخواهی آمده بود.

بدو گفت لهراسپ کای پرخرد مبادا که جان جز خرد پرورد

(ج ۶، ص ۵۶ / ۷۶۹)

در چند جای دیگر نیز از قالوس به خردمندی و پرخردی یاد شده است. (ج ۶،

ص ۷۴۳ و ۷۴۴، ۷۵۰)

قباد: برادر قارن پسر کاوه آهنگر که پس از مرگ قارن او را مرد خرد خوانده است.

برادر شد آن مرد سنگ و خرد سرانجام من هم برین بگذرد

(ج ۲، ص ۱۹ / ۲۰۸)

قیدافه: فرمانروای اندلس که به خردمندی از او یاد شده است.

زنی بود در اندلس شهریار خردمند و بالشکری بی شمار

(ج ۷، ص ۴۳ / ۶۶۹)

اسکندر وقتی در هیأت پیک به نزدش آمد او را با خرد و شرم دانست. (ج ۷، ص ۵۱

/ ۸۱۲) قیدافه وقتی که بیطقون، وزیر اسکندر، را زاده فیلقوس خطاب کرد. بیطقون

نیز او را «مهتر پر خرد» خطاب کرد. (ج ۷، ص ۵۲ / ۸۳۶)

قیصر: این لقب برای چند تن از پادشاهان روم بدون ذکر اسم در شاهنامه بکار

رفته است. موبدی در درگاه بهرام گور درباره فرستاده قیصر گفته است.

کسی کش فلاطون بدست اوستاد خردمند و با دانش و بانژاد

(ج ۷، ص ۴۰۱ / ۱۷۰۸)

ولی انوشیروان یک بار زمانی که منذر از شهریاری رومیان در نزدش سخن گفت. زبان آوری از لشگر برگزید و به قیصر پیام داد که «اگر تو خرد نداری از اندیشه‌ات مغز تو کیفر می‌برد» (ج ۸، ص ۴۳۱ / ۷۷) بار دیگر زمانی است که چهل فیلسوف رومی به درگاهش آمدند و در نزد کسری قیصر را جوان خواندند و پذیرفتند باژ پردازند، آنگاه کسری قیصر را به خاطر خردسالی «اندک خرد» و پیکش را «بی خرد» خواند. (ج ۸، ص ۴۲۳۶ / ۳۰۱)

کاوس: بزرگترین پسر کیقباد، گودرز درباره او گفته است:

خرد نیست او را نه دانش نه رای نه هوشش بجایست و نه دل بجای

(ج ۲، ص ۴۲۳ / ۱۵۴)

گو در زکاوس را به خاطر کردارش بی خرد خوانده است از آن جمله: بردن سپاه به مازندران، درهاماوران مهمان دشمن شدن، که او را همراه با گیو و گودرز و توس اسیر و زندانی کردند. و رفتنش به آسمان. (ج ۲، ص ۱۳۶ / ۱۵۱ و بعد) از این رو گودرز از کاوس می‌خواست «همان کن که بیدار شاهان کنند» (ج ۲، ص ۴۳۴ / ۱۵۵) در داستان رستم و سهراب چون رستم برای آمدن به دربار تعلق کرد، کاوس به گیو گفت چرا رستم از فرمانش سرپیچی کرده است و «بگیر و ببر زنده بردار کن» (ج ۲، ص ۳۷۶ / ۱۹۹) چون گیو از این کار تن زد. آن را به توس وا گذاشت. ولی رستم کاوس را شایسته شهریاری ندانست و از دربار رفت. اینجا نیز پهلوانان کاوس را «دیوانه» خواندند. (ج ۲، ص ۴۰۰ / ۲۰۲) گودرز نیز وقتی خواست کاوس را به ارزش رستم آگاه کند. گفت: کسی که پهلوانی چون رستم دارد و او را بیازارد «کم خرد» است. (ج ۲، ص ۴۱۰ / ۲۰۳) وقتی که سیاوش از کاوس آزرده شد و به توران رفت، چون افراسیاب سیاوش را دید او را در میان انسانها بی نظیر یافت و از اینکه کاوس او را آزرده بود، گفت:

از آن پس پیران چنین گفت رد که کاوس تندست و اندک خرد

(ج ۳، ص ۱۲۸۱ / ۸۳)

کتایون: مهتره دختر قیصر و مادر اسفندیار، چون جفت جوی شد چنین وصف

شده است:

یکی بود مهتر کتایون بنام خردمند و روشن دل و شادکام

(ج ۶، ص ۲۱ / ۲۲۵)

در شاهنامه همراهان کتایون نیز بخرد معرفی شده‌اند. (ج ۶ / ۲۳ / ۲۴۶) پدرش هم به خاطر حُسن انتخاب همسر، او را پاکدامن و خردمند دانسته است. (ج ۶، ص ۴۸ /

۶۴۳)

کسری انوشیروان:

خردمند شاهی چو نوشین روان به هرمز بُدی روز پیری جوان

(ج ۸، ص ۴۱۵ / ۱۶۴۸)

کسری پس از جلوس بر تخت شاهی مردم را به دادگری نوید و باژ را تقلیل داد و دادخواهی گسترده. او اگر در دستیابی به صلح موفق نمی‌شد، به جنگ می‌پرداخت. در تدبیر کار دشمن چنان بود که بزرگان گفتند: «فروغ از تو گیرد روان و

خرد» (ج ۸، ص ۱۶۳ / ۱۸۵۶) او گاهی خود را خردمند دانسته است. (ج ۸، ص ۲۱۶ / ۲۸۰۶)

کسری را گاهی خاقان چین و یا فرستادگانش خردمند خوانده‌اند. (ج ۸، ص ۱۶۷ / ۱۹۴۲ و

ص ۱۷۳ / ۲۰۵۶ و ص ۱۷۴ / ۲۰۶۰) قیصر، فرمانروای روم نیز او را خردمند می‌شمرد. (ج ۸،

ص ۳۰۱ / ۴۲۲۹) وقتی که بزرگمهر بازی نرد را به نزدش برد. «خرد را باندیشه اندر

نشانده» (ج ۸، ص ۲۱۲ / ۲۷۲۸) کسری در انتساب هرمز به جانشینی خود او را به خرد

سفارش کرد و از او خواست که خردمند را شاد دارد و بدو راه یابد. (ج ۸، ص ۳۱۲ /

۴۴۳۲ و ۴۴۳۴) همچنین در حق هرمز دعا کرد: «همیشه خرد پاسبان تو باد». (ج ۸، ص ۳۱۳ /

۴۴۴۶) از کسری در چند جای دیگر شاهنامه نیز به خردمندی یاد شده است. (ج ۸،

ص ۲۶ / ۵۴ و ص ۲۸۱ / ۶۸ و ص ۵۶۴ / ۸۵ و ص ۹۷۱ / ۱۱۰)

کیخسرو: در جنگ با افراسیاب وقتی که برای شیده پیام فرستاد از او «بخرد» یاد

شده است.

چو بشنید قارن سخنهاى نغز از آن نامور بخرد پاک مغز

(ج ۵، ص ۲۶۴ / ۴۸۸)

از کیخسرو در شاهنامه با اوصاف «بیدار دل شاه نیو» (ج ۳، ص ۲۱۲ / ۳۲۴۸) «بیدار شاه رمه» (ج ۴، ص ۲۰ / ۱۹۸) و در داستان بیژن و منیژه «جهاندار افسونگر» یاد شده است. (ج ۵، ص ۴۳ / ۵۹۹) کیخسرو پس از کشتن افراسیاب و مرگ کاوس چند هفته به نیایش یزدان پرداخت و از مردم پنهان شد. پس از آنزوا که پهلوانان بار یافتند، داستان سام او را اندرز کرد. ولی کیخسرو خود را کامروا دانست و از پیام سروش که بدو گفته: «که برساز کامد گه رفتنت» سخن گفت. (ج ۵، ص ۳۹۲ / ۲۶۵۴) ایرانیان غمگین شدند و زال آهی سرد از جگر برکشید و گفت:

بایرانیان گفت کین رای نیست خرد را به مغز اندرش جای نیست

(ج ۵، ص ۳۹۳ / ۲۶۵۸)

کید: شاه هند که در شاهنامه به خردمندی از او یاد شده است.

دل بخرداتن داشت و مغزردان نشست کیان افسر موبدان

(ج ۷، ص ۱۲ / ۱۰۵)

گردبه: خواهر بهرام چوبین.

خردمند را گردیه نام بود دلارام و انجام بهرام بود

(ج ۸، ص ۴۰۹ / ۱۵۴۹)

گردیه با تاجخواهی بهرام مخالف بود. او در شاهنامه از مردان خردمندتر و بیدارتر دانسته شده است. (ج ۹، ص ۱۷۳ / ۲۷۸۳) که خاقان چین در کارهای مهم و خواستگاریش با او رایزنی نموده است. (ج ۹، ص ۱۷۲ / ۲۷۶۸)

گرسیوز: وقتی که خواست به سیاوش اطمینان دهد که آنچه درباره افراسیاب گفته، درست است. گفت:

مرا هر چه اندر دل اندیشه بود خرد بود دری پیشه بود و زهر

(ج ۳، ص ۱۳۴ / ۲۰۷۲)

چون با افراسیاب به قصد کشتن سیاوش می‌رفت. سیاوش او را گفت: «چرا می‌خواهی دل سپاه دو کشور از کینه و زمین و زمان را از نفرین پُر کنی» به کم خردی موصوف شده است. (ج ۳، ص ۱۴۴ / ۲۲۲۳) پیران نیز در داستان خاقان چین وقتی رستم به سپاه ایران پیوست از گذشته که یاد آورد، سیاوش را جهاندار و پرمایه و گرسیوز را کم خرد خواند. (ج ۴، ص ۲۲۸ / ۲۹۵)

گشتاسپ: وقتی که لهراسپ از درخواست گشتاسپ مبنی بر سپردن تاج و تخت بدو سرباز زد. گشتاسپ به هند رهسپار شد. نزدیکی دریا...

چو گشتاسپ برخاست از بامداد سر پر خرد سوی قیصر نهاد

(ج ۶، ص ۴۹ / ۶۵۳)

در روبرو شدن با هیشوی، نیز گشتاسپ خود را خردمند معرفی کرد. (ج ۶، ص ۱۶ / ۱۳۹) هیشوی، باژخواه پیر، نیز او را بخرد خواند. (ج ۶، ص ۲۸ / ۳۳۰) در داستان خواستگاری و ازدواج با کتایون خردمند خوانده شده است. (ج ۶، ص ۹۸ / ۴۸۴) ولی سپاهیان اسفندیار در داستان رستم و اسفندیار وقتی رستم را دیدند، گشتاسپ را بی خرد دانستند که اسفندیار را به جنگ با او فرستاده است.

خرد نیست اندر سر شهریار که جوید ازین نامور کارزار

(ج ۶، ص ۲۵۲ / ۵۸۲)

گنجور فغفور: وقتی که اسکندر با فغفور روبرو شد. فغفور از بخشش دریغ نکرد و گنجورش انواع هدیه‌ها برای اسکندر آورد.

بیاورد زین هر یکی ده هزار خردمند گنجور بربست بار

(ج ۷، ص ۹۵ / ۱۶۲۸)

گو: GOW وقتی پیک گو به نزد برادرش طلخند آمد، طلخند خردمندی گو را دریافت.

چو بشنید طلخند گفتار اوی خردمندی ورای و دیدار اوی

(ج ۸، ص ۲۳۲ / ۳۰۸۰)

گودرز: در داستان سیاوش خداوند گار رخس خطاب بدو گفت:

ترا با هنر گوهرست و خرد روانت همی از تو رامش برد

(ج ۳، ص ۱۹۲ / ۲۹۳۹)

کاوس نیز او را خردمند پیر خوانده است. (ج ۳، ص ۲۳۹ / ۳۶۲۷) پیران ویسه در داستان دوازده رخ وقتی صلح پیشنهاد کرد و گودرز نپذیرفت خطاب بدو گفت:

زمهر و خردروی بر تافتی کنون آنچ جستی همه یافتی

(ج ۵، ص ۱۴۸ / ۱۱۰۶)

در همین داستان وقتی در سپاه توران از نژاد ویسه پهلوانی نمازند. چون پیران گودرز را دید او را «پر خرد پهلوان» (ج ۵، ص ۱۸۷ / ۱۷۷۱) خطاب کرد و گفت: از ویران کردن توران، روان سیاوش سودی نمی‌برد.

گیو: در هنگامه همآون وقتی که سپاه ایران از جنگ فرو ماندند، به کوه پناه بردند و توس از گیو با خطاب «پر خرد» خواست کمی بیاسایند.

چنین گفت توس سپهد به گیو که‌ای پر خرد نامبردار نیو

(ج ۴، ص ۱۴۴ / ۴۵۱)

در داستان بیژن و منیژه هم بیژن، گیو را «خردمند آزاده خوی» خطاب کرده است. (ج ۵، ص ۷۲ / ۱۰۹۴)

مادر اسکندر: اسکندر خطاب به مادرش گفته است:

تو پند من ای مادر پر خرد نگه دار تا روز من بگذرد

(ج ۷، ص ۱۰۵ / ۱۷۹۰)

ماه آذر: یکی از سه دبیر انوشیروان که هرمز در اندیشه کشتن آنان بود.

سه دیگر که «ماه آذر»ش بود نام خردمند و روشن دل و شادکام

(ج ۸، ص ۳۱۹ / ۶۸)

ماهوی سوری: مرزبان مرو در زمان یزدگرد سوم که باعث مرگ یزدگرد شد و

آنگاه:

بدان را بهر جای سالار کرد خردمند را سرنگونسار کرد

(ج ۹، ص ۳۷۲ / ۷۵۳)

ماهوی با دوستش بیژن نبرد کرد و شکست خورد. چون ماهوی گنه کار روی بیژن را دید «خرد شد زمغزسرش ناپدید». (ج ۹، ص ۳۷۸ / ۸۱۹)

مای: برادر جمهور شاه هند:

به دنبر برادر بُد آن شاه را خردمند و شایسته گاه را

(ج ۸، ص ۲۱۸ / ۲۸۳۲)

جمهور او را از خود مهتر و در خرد از خود برتر می دانست. (ج ۸، ص ۲۲۲ / ۲۹۰۴)
مریم: دختر قیصر،

یکی دخترش بود مریم بنام خردمند و با سنگ و بارای و کام

(ج ۹، ص ۹۸ / ۱۵۰۲)

پدرش او را در خرد از مهتران برتر می دانست (ج ۹، ص ۸۶ / ۱۳۰۹) خسرو چون از قیصر خواست مریم را همراه با گسته‌م، شاپور و خرداد برزین به ایران فرستد او را «خرد یافته» خواند. (ج ۹، ص ۸۹ / ۱۳۵۴) گسته‌م نیز او را خردمند خطاب کرده است. (ج ۹، ص ۹۲ / ۱۴۰۱) وقتی که خرداد برزین مریم را طلسم شده یافت و دید که حرکتی ندارد به نزد قیصر آمد و گفت: «که این ماه رخ را خرد نیست جفت». (ج ۹، ص ۹۴ / ۱۴۳۵)

منادی: اسم عام،

برفتی خوش آواز گوینده‌یی خردمند و درویش جوینده‌یی

(ج ۷، ص ۳۷۴ / ۱۲۱۱)

منذر: فرمانروای یمن، جوانوی پیک ایرانیان به یمن وقتی به منذر پیشنهاد کرد با بهرام به ایران خرامد و سخنهای ایرانیان را بشنود خطاب به منذر گفت:

بگویی تو نیز آنچ اندر خورد خردمندی و دوری از بی خرد

(ج ۷، ص ۲۹۱ / ۴۸۶)

چون بهرام در هفت سالگی آهنگ فرهنگ کرد، منذر زود می دانست و بهرام او را سالمندتر ولی به خرد کمتر شمرد. (ج ۷، ص ۲۷۰ / ۱۰۳) زمانی که پیک انوشیروان به روم رفت به نشان اعتراض که چرا رومیان به سرزمین تازیان دست یازیده‌اند. قیصر پاسخی جز فریب نداد و منذر را کم خرد خواند. (ج ۸، ص ۷۸ / ۴۴۳) و سخنهاى او را لاف گونه تلقی کرد.

مه‌راس: موبدی رومی و رئیس شصت پیکی که از جانب قیصر به نزد انوشیروان آمدند.

چو مه‌راس داننده‌شان پیشرو گوی در خرد پیر و سالار نو

(ج ۸، ص ۹۳ / ۶۹۷)

کسری نیز او را «مرد روشن خرد» که «پرورنده خرد» است خطاب کرد. (ج ۸، ص ۹۴

(۷۱۴ /

مه‌ران ستاد: موبد معاصر کسری،

گزین کرد کسری خردمند و راد کجا نام او بود مه‌ران ستاد

(ج ۸، ص ۱۷۸ / ۲۱۲۶)

کسری او را برای خواستگاری دختر خاقان چین به چین فرستاد و مراد از خردمند در (ج ۸، ص ۱۸۱ / ۲۱۸۱) هم اوست.

نرسی: برادر کهنتر بهرام گور که چون بهرام به پادشاهی رسید او را پهلوان سپاه خود ساخت و سپاه را به وی سپرد. فردوسی، نرسی را خردمند و دارای فرّ و دین و دادگری و محبت دانسته است.

خردمند نرسی آزاد چهر همش فرّ و دین بود هم داد و مهر

(ج ۷، ص ۳۸۸ / ۱۴۵۴)

او مورد اعتماد بهرام بود و بهرام گور نیز او را خردمند خوانده است. (ج ۷، ص ۴۰۳ /

نستوه: فرزند مهران ستاد و از بندگان و سرهنگان هرمز کسری که فردوسی او را خردمند خوانده است.

یکی بنده بُد شاه را شادکام
خردمند و بینا و نستوه نام

(ج ۸، ص ۳۳۵ / ۳۳۷)

نوشزاد: پسر انوشیروان از همسر مسیحی وی. چون نوشزاد از دین پدر به دین مادر روی آورد «سرش از خرد بازگشته» توصیف شده است. (ج ۸، ص ۱۰۰ / ۸۰۵) او و یارانش در جندی شاپور زندانی بودند که با شایعه مرگ کسری از زندان برون آمده با فرمانروای مداین جنگیدند. گردی «پیروز شیر» نام که نوشزاد را با کسری برابر نمی دانست خطاب به نوشزاد گفت:

نسبیم خرد هیچ نزدیک تو
چنین خیره شد جان تاریک تو

(ج ۸، ص ۱۰۵ / ۹۰۰)

وزیر اردشیر بابکان: زن اردشیر بابکان، دختر اردوان، چون با زهر قصد جان اردشیر کرد و شاه دانست. فرمان داد زن را بکشند. ولی وزیر که می دانست زن از اردشیر باردار است فرمان شاه را نادیده گرفت. تا زن زایید و فرزندش شاپور هفت سال برآمد. وقتی اردشیر در پنجاه و یک سالگی نومیدانه احساس کرد تاج و تختش پس از او به دست دشمن می افتد. وزیر داستان را با زن گفت و اردشیر نیز شاپور را شناخت و خطاب به وزیر:

بدو گفت شاه ای خردمند مرد
چرا بیم جان ترا رنجه کرد
بگوی آنچه دانی و بفزای نیز
زگفت خردمند برتر چه چیز

(ج ۷، ص ۱۶۰ / ۹۳-۹۴)

وزیر بهرام گور: و از موبدان، وقتی که پرسشهای فرستاده قیصر را پاسخ گفت، فرستاده خطاب به بهرام گفت:

همان نیز دستورت از موبدان بدانش فزونست از بخردان

(ج ۷، ص ۴۰۵ / ۱۷۷۵)

از هم او در (ج ۷، ص ۴۱۱ / ۱۸۷۴) وزیر خردمند و در (ج ۷، ص ۴۵۲ / ۲۵۷۳) خردمند موبد، یاد شده است.

هجیر: فرزند گودرز و نگهبان دژ سپید در رستم و سهراب. در داستان دوازده رخ دوبار از او یاد شده است. یک بار پیک گودرز به کیخسرو است و از او به «جوان خردمند» تعبیر شده است. (ج ۵، ص ۱۴۰ / ۹۶۶) بار دیگر گودرز بدو فرمان می‌دهد نزد گیو برود و پیام گودرز را به گیو برساند:

هجیر خردمند بسته کمر چو بشنید گفتار فرّخ بدر

(ج ۵، ص ۱۷۱ / ۱۵۰۱)

هرمزد: پسر یزدگرد و جانشین او که در نظر یزدگرد، هرمزد، آهستگی، خردمندی، داد و شایستگی را با هم داشت. (ج ۸، ص ۲۳ / ۷) او خردمندترین و بزرگترین فرزند یزدگرد بود. (ج ۸، ص ۳۰۴ / ۴۲۹۳) پدرش او را از پنج برادر دیگر خردمندتر می‌دانست. (ج ۸، ص ۳۰۵ / ۴۳۰۳ و ص ۳۱۱ / ۴۴۱۴) از این رو خردمندترینشان یعنی هرمز را به جانشینی برگزید. (ج ۸، ص ۳۱۱ / ۴۴۱۵) او در خطبه‌ای که هنگام جلوس خواند باعث شادی بیشتر دل خردمندان شد. (ج ۸، ص ۳۱۸ / ۶۱)

همای و به آفرید: دختران گشتاسپ و خواهران اسفندیار، گشتاسپ برای اینکه اسفندیار را برای کین خواهی نیایش برانگیزد از اسارت دو خواهر خردمند او نیز سخن گفته است.

همای خردمند و به آفرید که باد هوا روی ایشان ندید

(ج ۶، ص ۱۵۰ / ۲۳۰)

← خواهران اسفندیار

یزدگرد بزه‌گر: از نژاد انوشیروان که پس از فرّخ زاد به پادشاهی رسید. در خطبه

جلوس وعده کرد جز با خردمندان و بیدار دل موبدان سگالش نکند. (ج ۷، ص ۲۶۴ / ۸)
چون پادشاهیش تثبیت شد خلاف گفته خود عمل کرد.

خردمند نزدیک او خوار گشت همه رسم شاهیش بیکار گشت

(ج ۷، ص ۲۶۵ / ۱۷)

نتیجه:

بخش دوم مقاله خردمندان و بی خردان شاهنامه به معرفی ۵۳ تن دیگر از قهرمانان شاهنامه از دید موضوع مقاله یعنی خردمندی و بی خردی پرداخته است. علت خردمندی قهرمانان این اثر بیشتر، دوراندیشی، مردم داری، دادخواهی و... یا به طور کلی روح حکمت عملی یا خرد شرقی است. خردمندان و بی خردان شاهنامه از ایران و انیران هستند. آنچه در خور توجه است اینکه روح خرد ارسطویی تقریباً بر هیچ یک از قهرمانان حماسه ملی ما حاکم نیست.

منابع:

- ۱- رستگار فسائی، منصور، فرهنگ نامهای شاهنامه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چ اول، ج ۱، ۱۳۶۲، ج ۲، ۱۳۷۰.
- ۲- صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چ پنجم، ۱۳۶۹.
- ۳- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (از روی چاپ مسکو) به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران، چ سوم، ۱۳۷۵.
- ۴- محمد بن منور میهنی، اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، چ دوم، زمستان ۱۳۶۷.